

دوگانگی اندیشه و باورهای فکری نیما یوشیج

حسین شهرآئینی^۱، علی عشقی سردهی^{۲*} و علی اکبر شریعتی فر^۳

چکیده

تعدد موافقان و مخالفان نیمایوشیج، در میان بزرگان ادب فارسی، پژوهنده را بر آن داشت تا به بررسی و نقد دوگانگی اندیشه و باورهای فکری نیما بپردازد. هدف از این پژوهش، شناخت افکار و اندیشه‌های دوگانه‌ای است که در گستره شعر نیما دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود. در این پژوهش سعی بر آن می‌رود تا ضمن پرداختن به این دوگانگی‌های فکری و شخصیتی، شواهدی از شعر نیما هم آورده شود. موضوعاتی بحث برانگیز درباره نیما که سال‌هاست ذهن پژوهندگان را به خود مشغول داشته است. گروهی معتقدند او فردی این جهانی (سکولار)، انقلابی، چپ‌گرا و منزوی بود و در مقابل، گروهی دیگر او را مسلمانی دین‌دار، صلح‌جو و مردمی می‌دانند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که شخصیت نیما، جامع اضداد است. در شعر او مبانی و دیدگاه‌های دوگانه و گاهی چندگانه مطرح می‌شود که با یکدیگر در تقابل هستند؛ این دوگانگی‌های فکری گاهی به تناقض‌گویی می‌انجامد. بر این اساس، شناخت این دیدگاه‌ها و بیان مبانی فکری متضاد او، راهگشای شناخت شخصیت و شعر نیما می‌گردد.

کلید واژه‌ها: دوگانگی اندیشه، باورهای فکری، نیمایوشیج، دوگانگی‌های فکری، تناقض‌گویی.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران. (نویسنده مسئول)

eshghisardehi@gmail.com

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران.

مقدمه

بررسی و نقد باورهای فکری و اندیشه نیما یوشیچ، با توجه به جایگاه او در شعر نو، موضوعی است که کمتر به آن توجه شده و پیشینه مستقلی ندارد؛ از این رو، ضرورت پرداختن به آن در جهت شناخت هر چه بیشتر این شاعر، به شدت احساس می‌گردد.

بیان تناقض‌گویی‌های نیما یوشیچ و پژوهش در دیدگاه‌های دوگانه و گاهی چندگانه او سبب می‌شود تا شناختی کامل‌تر نسبت به شعر و شخصیت نیما حاصل شود و به مدافعان و معاندان او این فرصت داده می‌شود تا در موافقت و مخالفت خود تجدید نظر کنند.

این پژوهش قصد آن ندارد تا نیما را شاعری التقاطی نشان دهد و افکار او را در سنخیت محتوایی با یکدیگر در تناقض بداند؛ چرا که، نیما نیز همچون هر انسان دیگری با توجه به موقعیت‌های گوناگون، ممکن است سخنانی بگوید که در تضاد با یکدیگر باشد. هدف ما در این تحقیق، تبیین تضادها و تقابل‌های فکری نیما به امید زدودن غبارهایی است که در کوران جدال‌ها بر چهره نیما نشسته و برخی ناخواسته به مخالفت با او برخاسته‌اند.

درباره نیما یوشیچ و اشعار او تاکنون کارهای پژوهشی متفاوت و ارزنده‌ای به شکل کتاب، مقاله، رساله و... به رشته تحریر درآمده است که از جمله آن‌ها می‌توان به «مجموعه مقاله‌های همایش ملی نیماشناسی» اشاره کرد؛ اما درباره تقابل باورهای فکری او پژوهشی مستقل صورت نگرفته است. بزرگان ادب معاصر و پژوهش‌گران صاحب‌نظر، به شکل پراکنده و به ضرورت موضوع، نکاتی را بیان کرده‌اند که در هیچ‌یک از آن‌ها، شیوه کار و نحوه پرداختن به موضوع، مشابه این پژوهش نیست و شکل کار کاملاً متفاوت است.

در این پژوهش، در یک‌طرف؛ دین‌داری نیما، حزبی نبودن او، داشتن روحیه انقلابی، انزواطلبی، عشق‌گریزی و ناامیدی او قرار می‌گیرد و در طرف دوم؛ بی‌دینی، حزبی بودن، مردم‌گرایی، عاشق‌پیشگی و امیدواری او در تقابلی دوگانه مطرح می‌گردد. در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که رکن اول این تقابل‌ها در جایگاهی برتر و رکن دوم در موقعیتی فروتر در شعر نیما استقرار می‌یابند.

دوگانگی‌های فکری

دوگانگی فکر و اندیشه نیما، که از اشعار و نوشته‌ او برداشت می‌شود؛ موضوعی است که اختلاف نظر صاحب‌نظران را در مورد نیما آشکار می‌سازد. نیما شخصیتی است که از تاریخ تولد او، اختلاف نظرها بروز می‌کند؛ با نام او ادامه می‌یابد و حتی به تاریخ فوتش هم ختم نمی‌شود. (نک. آرین پور، ۱۳۸۶: ۶۰/۳؛ طاهباز، ۱۳۷۵: ۱۲۹؛ لنگرودی ۱۳۷۸/۴۹۲: ۲).

تعارض شخصیتی و نظرهای دوگانه و گاهی چندگانه نیما به این اختلاف نظرها دامن می‌زند. شدت علاقه و تنفر نسبت به نیما و ستیز مدافعان و مخالفان او آن چنان بالا می‌گیرد که پرویز ناتل خانلری می‌گوید: «یک دسته از نیما بتی ساخته‌اند و او را می‌پرستند و دسته دیگر نیما را ابلیس لعین می‌شمارند». (ناتل خانلری، ۱۳۶۷: ۱/۲۶۵)

عنوان‌بندی موضوعاتی که در چند دهه، به اشکال مختلف مورد بحث قرار گرفته وسیع‌تر از آن است که در چند مورد خلاصه شود؛ با این حال، سعی بر آن بوده تا این تقسیم‌بندی به کلیات نزدیک باشد و حق مطلب ادا گردد.

۱- دین‌گریزی / دین‌داری

سخن گفتن از اعتقادات مذهبی یک فرد و کنکاش در عقاید دینی او، کاری چندان پسندیده نیست؛ اما جمع‌بندی آنچه که او خود در آثارش ابراز می‌دارد؛ راهگشای پژوهش‌های بعدی می‌تواند باشد.

آنچه از نوشته‌ها و اشعار نیما برمی‌آید، تناقضاتی است که در گفتار و رفتار او در عمل به شعائر اسلام دیده می‌شود. به عقیده برخی از صاحب‌نظران «نگرش نیما به‌طورکلی این جهان (سکولار) و انسان‌مدار (اومانیستی) است» (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۴۵). خود نیما نیز در یادداشتی می‌نویسد: «زندگی انسان و موجودات مسخره است. تو خالی، پوچ و بی‌بنیاد است» (نیما، ۱۳۸۷: ۱۷۴). او همچنین در شعر «افسانه» می‌سراید: «خنده زد عقل زیرک بر این حرف / کز پی این جهان هم جهانی است» (نیما، ۱۳۸۹: ۷۲). یا در شعر «خانه سربوبلی» می‌سراید: «من به سوی خاکدان خواهم / روشنان آسمانی را فرود آرم» (همان، ۳۹۵).

یکی از درون‌مایه‌های شعر فارسی، در عصر بیداری «فقدان علاقه و اعتقاد به مفاهیم ذهنی و کلیات اخلاقی است» (یا حقی، ۱۳۷۵: ۲۲). بر همین اساس است که در این دوره اعتقادات دینی کم‌رنگ می‌شود و شاعران سعی می‌کنند در اشعار خود، مدافع دین نباشند. این رویه، سال‌ها بعد تا جایی پیش رفت که بسیاری از شاعران - حداقل در شعر- به انجام گناه، افتخار می‌کردند و «کمتر شاعری از نسل شاگردان نیما وجود دارد که شعری آمیخته به گناه نسروده باشد». (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۶۸)

افکار روشنفکر مآبانه و وطن‌پرستانه موجب می‌شود که نیما نظر مثبتی نسبت به «شیخ»، «ملا» و «آخوند» نداشته باشد. در سروده «خانواده سرباز» او شیخ را در کنار دولتمند و حکمران قرار می‌دهد و او را جزو کسانی می‌داند که از مصیبت‌های طبقه محروم جامعه و از مرگ آنان به منفعتی می‌رسد: «شیخ، دولتمند، حکمران، عالم / ای کسانی که در جهان دائم / سود می‌یابید زین مصیبت ما / باز هم راضی نیستید آیا؟» (نیما، ۱۳۸۹: ۱۳۸).

نیما، شعری با عنوان «ناقوس» دارد که در آن به جای کاربرد نمادهای اسلامی از نماد مسیحیت، استفاده کرده است. آیا با این کار خواسته است، علاقه خود را به مسیحیت بیان کند؟ نیما همچنین در یکی از اشعار که در دفتر اشعار تازه منتشر شده‌اش به چشم می‌خورد، با عنوان «رنج» شعری دارد که نشان‌دهنده اعتقاد او به تناسخ است:

کجا بجویمت از بعدِ انتزاع ز تن؟ بگفت در تن حیوان تن نبات و جماد

(نیما، ۱۳۹۶: ۱۲۴)

چهره دیگر نیما که با آن چه از او گفته شد، در تضاد است، دفاع او از اسلام، قرآن و ائمه معصومین است. نیما کسی است که در جوانی، قصیده‌ای در منقبت مولای متقیان سروده و علاوه بر آن یک قطعه و چند رباعی در مدح آن امام دارد:

چونش ثنا کنم که ثنا کرده خداست هرچند چون غلات نگویم خدا علی است

(نیما، ۱۳۸۹: ۸۷۱)

نیما در یکی از نامه‌های خود که به برادرش، لادبن، می‌نویسد؛ می‌گوید: «پیش از همه چیز به قلبمان رجوع کنیم. لادبن خدا آن جاست». (نیما یوشیچ، ۱۳۶۸: ۱۳۹) او در یادداشت‌های

روزانه‌اش، بارها از اسلام، قرآن، پیامبر و ائمه دفاع می‌کند؛ تا جایی که، از شدت تعصب می‌گوید: «من لعنت می‌کنم به کسی که به شعائر اسلام با نظر بد نگاه کند». (نیما، ۱۳۸۷: ۹۵)

استفاده از اسطوره «مرغ آمین» که می‌تواند استعاره از خود نیما باشد و ارتباط آن با «دعا» دلیل دیگری بر اعتقادات مذهبی نیماست.

نیما همچنین در لابه‌لای اشعار خود از زبان شخصیت‌های شعریش ایباتی می‌آورد که اعتقاد خود را بیان می‌کند:

ما گنه‌کار و تو گنه‌بخشای / در بخشندگی به ما بگشای

(نیما، ۱۳۸۹: ۳۱۳)

در مجموع می‌توان گفت که نیما در سال‌های پایانی عمرش، به اسلام و قرآن و مذهب تشیع، پای‌بندی بیشتری نسبت به دوران جوانی و میان‌سالی خود نشان می‌دهد.

۲- بیزاری از حزب / گرایش به حزب

نیما یوشیج در نوشته‌های خود و مخصوصاً در *یادداشت‌های روزانه* به این نکته اشاره می‌کند که او عضو هیچ حزبی نبوده است: «خوشحالم که من عضو هیچ حزبی نبوده‌ام و هیچ لگه‌زایدی به دامان من نیست». (نیما، ۱۳۸۷: ۵۰)؛ اما نیما در میان احزاب سیاسی آن روز، متهم به پیروی از «حزب توده» بود. اتهامی که بارها و بارها نیما آن را انکار می‌کند و او از این‌که در حزبی باشد که «احسان طبری» سر دسته آن باشد؛ تبری می‌جوید: «من بزرگ‌تر و منزّه‌تر از این هستم که توده‌ای باشم». (همان: ۲۰۴)

برخلاف نوشته‌های نیما که نه تنها خود را عضو هیچ حزبی نمی‌داند؛ و حتی خود را سیاسی هم نمی‌داند؛ با این وجود، مگر می‌توان گفت که نیما سیاسی نیست؟! پدر نیما، یکی از مشروطه خواهان تندرو بود. همسر نیما، خواهرزاده جهانگیرخان صوراسرافیل، روزنامه‌نگار آزادی‌خواهی بود که اعدام شد. از همه مهم‌تر، برادر او، رضا، که نام خود را به لادین تغییر می‌دهد، عضو ارشد حزب عدالت گیلان بود و از ترس حکومت به مسکو فرار می‌کند؛ او رساله‌ای با عنوان «علل عمومی بحران اقتصادی دنیا» به چاپ می‌رساند. تأثیر این رساله بر «تقی ارانی» (عضو برجسته

گروه ۵۳ نفر) به گونه‌ای است که در زندان اعتراف می‌کند که به واسطه خواندن این رساله به حزب توده گرایش پیدا کرده است. لادبن بر نیما نیز تأثیرگذار بود. او در نامه‌های خود به نیما می‌نویسد: «خواننده زمانی که نوشته تو را می‌خواند، بایستی به مبارزه با اجتماع کهنه تحریک شود». (نقل از گل محمدی، ۱۳۹۰: ۴۵۴)

نیما با احسان طبری، عضو کمیته مرکزی حزب توده، به واسطه پدرزن او - عبدالرزاق بی‌نیاز- آشنایی نزدیکی داشت. شاید رفت‌وآمدهای او به دفتر حزب و دعوت شدن او به کنگره نویسندگان ایران، به واسطه همین آشنایی‌ها بوده باشد.

نیما، شعر «امید پلید» را که در سال ۱۳۱۹ سروده بود؛ برای نخستین بار در سال ۱۳۲۲ در نشریه هفتگی «نامه مردم» که متعلق به حزب توده بود منتشر کرد. طبری، تفسیر و شرحی بر این شعر می‌نویسد و می‌گوید: «صبح، کنایه از طلوعه یک اجتماع جدید و یک نظام حیاتی نوین است. شب، ارتجاع، عقب‌ماندگی، جهل و فساد اجتماعی کنونی ...» (نقل از کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۴۴۴)؛ نیما در نامه‌ای، طبری را مورد ستایش قرار می‌دهد و می‌گوید: «نمی‌توانم بگویم تا چه اندازه سپاسگزارم و شما تا چه اندازه اطمینان مرا نسبت به قضاوت خود جلب کرده‌اید». (نیما، ۱۳۶۸ ب: ۱۳۵)

نیما متأثر از آموزه‌های ماتریالیسم دیالکتیک بود و به تأثیر انکارناپذیر تاریخ و دگرگونی‌های اجتماعی اعتقاد داشت و در برخی از نوشته‌های خود به بیان عقاید «مارکس» می‌پردازد. او طرفدار مالکیت عمومی و توزیع عادلانه ثروت، چیزی شبیه به نظام کمونیستی شوروی بود. خود او نیز می‌پذیرد که افکار و عقاید او به کمونیست‌ها نزدیک است: «من کمونیست نیستم. من می‌دانم که بعضی افکار من به آن‌ها نزدیک می‌شود». (نیما، ۱۳۸۷: ۲۰۵)

در حوزه شعر، نیما عقاید حزبی خود را به شکل ابهام سیاسی و با استفاده از نماد بیان می‌کند و از تصریح آن خودداری می‌کند. همین عمل نیز از نظر حزب پسندیده است. احسان طبری در یکی از کتاب‌های خود ضمن حمایت از کسانی که به صورت نماد و سمبول‌های هنری، مفاهیم حزبی را بیان می‌کنند؛ می‌نویسد: «با کسانی که آن را نوعی ترسویی و گریختن در پرده استعارات و احتراز از آشکاره‌گویی می‌شمرند، موافق نیستم. ما نباید میدان تعبیر هنری را تنگ کنیم. چنین

عملی سکتاریسم در هنر است». (طبری، ۱۳۵۹: ۱۵۶) بر این اساس، در اشعار نیما به دنبال نمادها و نشانه‌هایی می‌گردیم که نشان‌دهنده گرایش نیما به حزب توده و افکار سوسیالیستی و یا بیزاری از حزب توده و کمونیسم باشد.

یکی از سروده‌های مشهور نیما که به موضوع بحث ما مربوط می‌شود، شعر «داروگ» است. نیما در این سروده، کشتگاه خود (کشور ایران) را در جوار کشتگاه همسایه (کشور شوروی) قرار می‌دهد: «خشک آمد کشتگاه من / در جوار کشت همسایه». (نیما ۱۳۸۹: ۷۶۰) در این سروده، نیما با وجود آن که به کشتار دسته‌جمعی در کشور شوروی اشاره می‌کند؛ اما همچنان خواهان تغییر نظام و انقلابی شبیه به انقلاب اکتبر روسیه است.

در شعر «گل مهتاب» می‌گوید: «و آنجا جوار آتش همسایه‌ام / یک آتش نهفته بیفروزم» (همان: ۳۵۴)؛ که با توجه به واژه همسایه در شعرهای سیاسی آن دوره، معمولاً کشور شوروی منظور نظر است.

پرچم کشور اتحاد جماهیر شوروی، پرچمی کاملاً سرخ با داس و چکش بود. رنگ سرخ نماد خون، داس نماد کشاورزان و چکش نماد کارگران. نیما در دفتر اشعار تازه منتشرشده‌اش به نام **صد سال دگر** سروده‌ای دارد با عنوان «پسر خیالی». او در این سروده می‌گوید: «زارعینی که به کف داس و علف می‌دروند / مردکی آهن‌کوب که به دستش چکش است / در فراغت همه بر دامن او می‌گروند». (نیما، ۱۳۹۶: ۱۴۸) آیا منظور نیما از گرویدن زارعین و کارگران به پسر او همان انقلاب کمونیستی است؟

در همین کتاب، نیما سروده‌ای دیگر دارد به نام «نامزد سونیا». در این شعر، او از جوانی می‌گوید که انقلابی است و با وعده‌های سران حزب به جنگ می‌رود و شجاعانه می‌جنگد؛ اما وقتی مجروح می‌شود می‌بیند که: «رؤسا یک به یک زدند به چاک». (همان: ۲۳۴) نیما در پایان این سروده می‌گوید: «معنی انقلاب هم این شد / کارگر را دوباره توهین شد». (همان)

نیما در سروده «سیولیشه» به صورت نمادین، از فریب‌کاری حزب توده و ناآگاهی اعضای آن سخن می‌گوید: «به فکر روشنی، کز آن / فریب دیده است و باز / فریب می‌خورد همین زمان». (نیما، ۱۳۸۹: ۷۸۰) ناآگاهی اعضای حزب توده را، در شعر «شب‌پره ساحل نزدیک» هم می‌توان

دید. نیما «شب‌پره» را نمادی برای اعضای حزب می‌آورد که هر نوری را، راهی به سوی نجات می‌پندارند؛ و با این حال تعجب می‌کنند که: «پس چرا هر کس به راه من نمی‌آید؟». (همان: ۷۷۵) در نهایت باید گفت؛ نیما اگرچه عضو حزب توده نبود و حتی نام او در میان اسناد منتشرشده سازمان اطلاعات و امنیت (ساواک) دیده نمی‌شود؛ اما با این حزب همکاری می‌کرد و عقاید سوسیالیستی داشت و یا حداقل می‌توان گفت قصد داشته تا در پناه این حزب به بیان عقاید انقلابی خود بپردازد. نیما از سیاست‌های دیکتاتوری کشور شوروی - مخصوصاً استالین - دل‌خوشی نداشت (نک، نیما، ۱۳۸۷: ۲۰۹)؛ اما پیشرفت‌های این کشور را پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ می‌دید و آرزو می‌کرد تا در ایران نیز انقلابی صورت گیرد و اوضاع تغییر کند.

۳- انقلابی‌گری و تندخویی / صلح‌جویی و مهربانی

امروزه بسیاری از صاحب‌نظران، نیما را شاعری سیاسی می‌دانند و از اشعار او، برداشت‌های سیاسی و نمادین دارند. «شب» او را، نماد اختناق و دیکتاتوری حاکم بر جامعه؛ «صبح» او را نماد آزادی و پیروزی؛ «ستاره» او را، نماد انقلابیون و مبارزان و ... می‌دانند. این تأویل‌ها بیشتر پس از انقلاب ۵۷، از شعر او برداشت گردید؛ حال آن‌که، قبل از انقلاب با این شدت، کسی او را مخالف نظام نمی‌دانست!

هنر نیما در این بوده است که اشعار خود را به گونه‌ای بیان کند که برداشتی دوگانه داشته باشد؛ به گونه‌ای که حتی مأموران حکومتی نیز نتوانند بر او ایراد بگیرند. اخوان ثالث، درباره شعر او می‌گوید: «شعرش سالیان دراز به حکم اوضاع و احوالی که در جریان بود، غیرمستقیم، پوشیده و رمزآمیز بود». (نقل از امین‌پور، ۱۳۸۴: ۳۸۶) البته نیما در این دو پهلو سرودن، رعایت تعادل را هم کرده است؛ مثلاً در شعر «خانه‌ام ابری است» او «نه آن‌چنان به فهم مردم و شنوندگان نزدیک شده است که شعار دهد: آی مملکت خراب است و حواس من مغشوش و ... و نه فضای شعر را چنان مبهم کرده است که همه مخاطبان و شنوندگانش را از دست بدهد». (حقوقی، ۱۳۸۱: ۳۳۲) از همین رو، اگر نیما واژه «دودمان» را به کار می‌برد: «وقت است نعره‌ای بر لب، آخر زمان کشد/ نیلی در این صحیفه، بر این دودمان کشد» (نیما، ۱۳۸۹: ۴۳۵)؛ برخی گفته‌اند که منظور نیما از این

دودمان، دودمان پهلوی است. (نک. شهرستانی، ۱۳۸۳: ۲۱۸) یا اگر در برخی از اشعارش، از «جغدی پیر» (نیما، ۱۳۸۹: ۴۴۴) سخن می‌گوید که لحظات آخر عمر خود را می‌گذراند؛ ممکن است منظور او همان رضاشاه باشد.

نیما در دفتر اشعار تازه منتشرشده‌اش سروده‌ای دارد به نام «وامپیر». او در این سروده از موجودی پلید سخن می‌گوید که در بارگاه خود ایستاده و از کشتن مردمان خوشحال است؛ اما ناگهان وامپیر پیر بیمار می‌شود و گمان مردم بر این است که: «کاین بار آخر است / کان جانور به بندگی خلق ناظر است» (نیما، ۱۳۹۶: ۱۸۷)؛ آیا با توجه به تاریخ سرایش شعر که اسفند ۱۳۱۹ است نمی‌توان گفت منظور نیما، رضاشاه بوده است؟

دفاع از انسان‌های مظلوم و ستم دیده و تشویق به قیام و انقلاب علیه ظالمان و ستمگران، در بسیاری از اشعار نیما به چشم می‌خورد. یکی از اولین شعرهای انقلابی، که نیما در آن مردم بینوا را به جنگ تشویق می‌کند، «قلب قوی» است: «خیز با قوت دل و امید / شب خود را بکن چو روز سفید / خصم، با هیکل و تو با دل خویش / خویش را با سلاح زینت کن / از همه جانبه مرمت کن». (نیما، ۱۳۸۹: ۱۶۴)

یکی دیگر از اشعاری که نیما به شدت حامی جنگ و خونریزی است، شعر «بشارت» است. نیما در آن، انسان ستم‌دیده را به قیام علیه بیداد تشویق می‌کند و همچون یک انقلابی فریاد می‌زند: «از زمین برکنید آبادی / تا به طرح نوی کنیم آباد / به زمین رنگ خون بباید زد / مرگ یا فتح، هر چه بادآباد». (همان: ۱۵۴)

نیما در شعر «پادشاه فتح» دو شخصیت نمادین را به نبرد با یکدیگر می‌نشانند. در یک طرف پادشاه فتح قرار دارد که نماد خیر و خوبی است و در طرف دیگر، جهان افسا، که نماد شر و بدی است. نیما در این نبرد پیروز میدان را پادشاه فتح می‌داند.

حمایت از دهقانان، کشاورزان و کارگران، موجب گشته که به نیما گرایش‌های چپی و حزبی داده شود. او به عنوان یک معترض اجتماعی در لفافه ابهام و رمز، فریاد اعتراض برمی‌آورد و خواهان عدالت و تساوی حقوق می‌شود.

نیما در اشعار خود از حاکمان زورگو و مستبدین خودکامه، با نام‌هایی همچون؛ جهان خواره، جهان افسا، لاشخور، جغد، سوداگرِ شب، هیبره و ... نام می‌برد. او نمادهایی هم برای مبارزان و آزادی‌خواهان به کار می‌برد مانند؛ ستاره، ناقوس، خروس، پادشاه فتح، مرغ شباویز، ققنوس، مرغ مجسمه و ...

در زندگی فردی نیز نیما، تندمزاج و بدخو بود. این عصبانیت، گاهی از بدبینی ناشی می‌شد و گاهی از فقر و تنگدستی. او که نامردمی‌های بسیاری دیده بود، نمی‌توانست به هر کس اعتماد کند. اخوان ثالث، در مصاحبه‌ای می‌گوید: «اصلاً به نیما نمی‌شد نزدیک شد که حالا ما به به و چه چه می‌گوییم». (آدینه، شماره ۹۲: ۱۶؛ نقل از جورکش، ۱۳۸۵: ۲۰۶)

چهره دیگر نیما، چهره صلح‌جو و مهربان اوست. او در یادداشتی می‌نویسد: «اساساً من با کشتار مخالفم، حتی کشتن قاتل و کشتن حیوانات و کشتن آتش، من از زوال هر چیزی رنج می‌برم. نزدیک است که بگویم حتی از زوال دشمن». (نیما، ۱۳۸۷: ۹۶)

نیما که با روحیه جوانان و اوضاع اجتماعی زمان خود آشناست. با گرایش به صلح و دوستی در یکی از نامه‌های خود خطاب به «جلال‌آل‌احمد» که از سازش‌کاری او انتقاد می‌کند؛ می‌نویسد: «شما دو شاخ تیز آورده به من می‌دهید که به سرم نصب کرده حمله کنم!» (نقل از زمانی‌نیا، ۱۳۷۶: ۱۱۷)؛ در همین نامه نیما با نهایت بزرگواری و مهربانی می‌گوید: «روی مهربان من به طرف همه است؛ حتی نسبت به کسانی که نسبت به من خطا قضاوت می‌کنند». (همان: ۱۱۹)

آن چنان که از یکی از یادداشت‌های او برمی‌آید، نیما از سرناچاری و در سنین پیری، پذیرفته که ظلم و ستم را با قیام نمی‌توان ریشه‌کن کرد و همه وعده‌هایی که دعانویس‌ها، فال‌گیرها، رمالان و مداحان می‌دهند دروغی بیش نیست: «هیچ وقت بدی و ظلم از روی زمین ریشه‌کن نخواهد شد. این قانون طبیعی زندگی موجودات است». (نیما یوشیج، ۱۳۸۷: ۲۸۸) نیما در شعر نیز گاهی این روحیه تسلیم شدن از سرناچاری را دارد؛ چنانکه در شعر «تسلیم شده» می‌گوید:

شده‌ام فرد و گشته‌ام تسلیم مثل یک شاخه در کف امواج

(نیما، ۱۳۸۹: ۱۵۵)

۴- کناره‌گیری از مردم / مردم‌گرایی

خلوت‌گزینی و دوری از مردم، گاهی دلایل فردی و شخصیتی دارد. شخصیت نیما به گونه‌ای بود که با جمعیت و شلوغی رابطه‌ای نداشت. نیما در نامه‌ای می‌نویسد: «خیلی‌ها سعی می‌کنند که مرا به آمیزش با جامعه عادت بدهند؛ آه! من چه گناهی کرده‌ام که باید معاشرت کنم». (نیما، ۱۳۶۸: ۴۳)

او در اشعار خود نیز گاهی از شدت مصائب زمانه، طالب انزوا و گوشه‌گیری می‌شود: «اینک ای موج‌های بی‌آرام / بیریدم به سوی دورترین / نقطه‌های نهان که یک ناکام / بتواند در انزوای حزین / دورتر ماند از خلاصی خویش». (نیما، ۱۳۸۹: ۱۵۶)

اما گاهی شاعر به دلایل فنی، برای پرورش قدرت تخیل و تطهیر شعر، به انزوا رو می‌آورد: «بدون خلوت با خود، شعر شما تطهیر نمی‌یابد و آنچه را که باید باشد نخواهد بود». (نیما، ۱۳۶۸ الف: ۲۹)؛ همچنین یکی از اصول رمانتیسزم، که نیما نیز از آن پیروی می‌کرد؛ «گریز و سیاحت» است. (رک. سیدحسینی، ۱۳۷۲ ج ۱: ۸۹) که بی‌ارتباط با خلوت‌گزینی و پناه بردن به طبیعت و تنهایی نیست.

نیما در شعر «منظومه به شهریار» علت دوری مردم و آشنایان را نفهمیدن سخنانش می‌داند و شگفت‌زده است که چرا سخنانی که از دل برمی‌آید، کسی قدرت درک و پذیرش آن را ندارد: «از برم بیگانه مردم در گریزند / آشنایانم به صحبت با من از یکدم شده نزدیک / چون در ایشان آتش من در نمی‌گیرد». (نیما، ۱۳۸۹: ۴۸۱) از همین روست، که نیما در سروده‌ای دیگر، خود را بینایی می‌بیند که در شهر کوران گرفتار آمده است: «من در این دهکده در بسته به روی / همچو بینایی سرگشته به شهر کوران / که اسفناکی او از همه سوست». (همان: ۷۱۸)

نگاهی به کاربرد پرندگان، در شعر نیما، نشان‌دهنده شدت علاقه او به پرواز، آزادی و ترک محیط است. نیما تنهایی خود را گاهی در پرندگان واقعی همچون؛ غراب، آفاتوکا و قو به تصویر می‌کشد و گاهی در پرندگان اسطوره‌ای مانند؛ ققنوس و مرغ مجسمه، مجسم می‌سازد.

سرخوردگی و تنهایی نیما، گاهی آن‌چنان شدت می‌یابد که به نفرت از مردم می‌انجامد و جالب آن‌که از این موضوع ابراز مسرت و رضایت نیز می‌کند: «انزوا و نفرت از مردم، خوب در من اثراتش را بخشیده است». (نیما یوشیچ، ۱۳۶۸: ب: ۲۰۷)

اشعاری در دفتر اشعار تازه منتشرشده نیما دیده می‌شود که در آن‌ها نیز نیما از بی‌کسی و تنهایی خود شکایت می‌کند؛ تا جایی که در سروده‌ای با عنوان «گربه همدم» می‌گوید: «اگر این گربه که من دارم دوست / همدمی بهتر از او داشتمی / گربه‌ای در عوض انسانی / همدم خویش نپنداشتمی». (نیما، ۱۳۹۶: ۱۲۲)

انزواطلبی نیما با گرایش او به مردم و تمایل به قدردانی آن‌ها از او، در تقابل است. برخلاف گفته‌های نیما که در بیشتر موارد از مردم کناره می‌گیرد؛ باید بپذیریم که در اشعار او، گرایش به جامعه و مردم محروم به فراوانی دیده می‌شود. تعهدات اجتماعی او موجب می‌شود که علی‌رغم گریز از اجتماع، اشعاری اجتماعی بسراید. زبان شعری نیما نیز نشان‌دهنده نزدیکی او به مردم جامعه است. هدف او این بود که «زبان شعرش را به زبان مردم نزدیک کند و گونه‌ای دیگر از شعر فارسی را پدید آورد». (حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۱۰۷)

آشنایی او با افکار فیلسوفان مترقی و شاعران صاحب سبک، موجب می‌شود که او خود را در قالب یک رهبر اجتماعی ببیند که وظیفه‌اش بیداری توده‌های مردم و به حرکت درآوردن آن‌هاست. در شعر «مهتاب» او مردی تنهاست که برای بیداری خفته‌ای چند، می‌گوید: «خواب در چشم ترم می‌شکند». (نیما، ۱۳۸۹: ۶۶۳)

از طرفی نیما مرد سیاست است و سیاست با اجتماع میسر است. او گاهی در حمایت از رهبران سیاسی مخالف نظام، شعر می‌سراید؛ شعر «سرباز فولادین» سروده‌ای کاملاً اجتماعی است که در آن نیما به دفاع از افسری که قصد کودتا داشته است می‌پردازد. (نک، همان: ۳۰۶-۲۸۲)

اگر نیما در شعری خود را در قالب «غراب» منزوی می‌بیند؛ در شعر دیگری خود را در قالب «مرغ آمین» (که تغییر یافته‌ای از نام نیماست) تصور می‌کند و به عنوان یک منجی موعود اجتماعی با مردم همراه می‌شود و برای آنان دعا می‌کند: «بسته در راه گلویش او / داستان مردمش را» (همان: ۷۴۲).

در صورتی که از دید دیگری به اشعار فردگرایانه نیما نگریسته شود، او شاعری کاملاً اجتماعی است. نوع تفکر نیما و نیز بیان احساسات او، به گونه‌ای بروز می‌کنند که می‌توان گفت: «حتی عواطف و اندیشه‌های فردی نیما، رنگی از اجتماع‌گرایی دارند». (روزبه، ۱۳۸۳: ۹۳) نیما در «قصه رنگ پریده، خون سرد» مفاسد اجتماعی را در قالب داستان خود، بازگو می‌کند. در «دل فولادم» پیامی کاملاً اجتماعی و سیاسی دارد. در «داروگ» اگر از کشتگاه خود سخن می‌گوید؛ «این فقط کشتگاه او نیست ... بلکه کشتگاه همه ماست». (براهنی، ۱۳۷۱: ۸۶/۱) یا در شعر «قایق» وقتی که می‌گوید: «من چهره‌ام گرفته / من قایم نشسته به خشکی». (نیمایوشیج، ۱۳۸۹: ۷۵۲) این من، من تنها نیما نیست؛ «بلکه من همه ماست». (براهنی، ۱۳۷۱: ۸۵/۱) خود نیما نیز در یکی از رباعیاتش بر گستره این «من» اشاره می‌کند:

ابر آمد و گفتم همه صحرا بگرفت با من که دلم گرفت دنیا بگرفت

(نیمایوشیج، ۱۳۸۹: ۸۱۱)

در نهایت باید گفت که مردم‌گرایی نیما و اندیشیدن او به مردم، تا آنجا پیش می‌رود که بین خود و مردم جدایی احساس نمی‌کند: «تن من یا تن مردم، همه را با تن من ساخته‌اند». (همان: ۷۵۸)

۵- عشق‌گریزی / گرایش به عشق

نیمایوشیج، شاعری است که احساسات عاشقانه خود را در شعر کنترل کرده است؛ هرچند، به عنوان یک شاعر نمی‌تواند از آن گریزان باشد. بیزاری او از عشق مجازی، بارها در نوشته‌هایش تکرار شده است. او شأن شاعر را بالاتر از آن می‌داند که به سرودن اشعاری با مضمون عشق‌های مجازی بپردازد. نیما می‌گوید: «خیلی زشت است که فقط آدم، عاشق زنی باشد و تمام شعرهایش در تمام عمر، راجع به آن زن. این نوشتن ننگ ادبیات و ننگ شعر، در پیش من اسم دارد». (نیما، ۱۳۶۸ الف: ۲۵۲) او حتی به شاعر بزرگی همچون سعدی تاخته است؛ زیرا به نظر او سعدی شاعری است که «عشق برای او یک عشق عادی است». (همان: ۲۱۸)

نیما، اگرچه در جوانی، خود نیز عاشق شده بود؛ ولی از عاشق شدن خود، ابراز پشیمانی می‌کند: «من ز خامی عشق را خوردم فریب / که شدم از شادمانی بی‌نصیب». (نیما، ۱۳۸۹: ۲۲)

نیما عشق عارفانه را نیز رد می‌کند و بر حافظ نیز خرده می‌گیرد: «حافظا این چه کید و دروغیست/ کز زبان می و جام و ساقی‌ست/ نالی ار تا ابد باورم نیست/ که بر آن عشق بازی که باقی است». (همان: ۷۲) و در ادامه، عشق خود را با عشق حافظ مقایسه می‌کند و می‌گوید: «من بر آن عاشقم که رونده است!». (همان) این شاید تفاوت برداشتی باشد که نیما با حافظ از عشق دارد. «چکیده» این تعارض نیما با حافظ در این است که در شعر و عشق حافظ، سرانجام چهره انسان کم‌رنگ و محو می‌شود» (مختاری، ۱۳۹۴: ۷۲)؛ اما بر اساس تفکر انسان‌مدارانه نیما، او به رونده (انسان) عشق می‌ورزد.

پرکاربردترین قالب شعری که عشق در آن فرصت حضور پیدا می‌کند؛ غزل است. نیما شاعر غزل‌سرا نیست؛ هرچند، چند غزل در میان اشعار او دیده شود؛ اما نه شکل این غزل‌ها همچون غزل شاعران دیگر است و نه محتوای آن‌ها به عشق زمینی یا عرفانی شبیه است. نیما، اگرچه شاعری رمانتیک بود و «رمانتیسم ایرانی در واقع با نیمایوشیج آغاز شد» (فتوحی رودمعجنی، ۱۳۸۹: ۱۱۹)؛ اما در رمانتیسم او به جای عشق، بیان دردهای اجتماعی بیشتر خودنمایی می‌کند. او به عنوان یک شاعر هدایتگر، خود را موظف می‌دید که به مسائل انسان و جامعه بپردازد و در تنهایی خود، عاشق طبیعت باشد. در شعر «مفسده گل» او کار عشق را فساد و هلاکت می‌داند و معتقد است که:

گر به جهان صورت زیبا نبود تلخی ایام، مهیا نبود

(نیما یوشیج، ۱۳۸۹: ۹۸)

با این وجود، مگر می‌توان گفت که نیما از عشق چیزی نمی‌دانسته و عاشق نشده است؟! ظاهراً نیما قبل از ازدواج با همسرش، دو بار عشق را تجربه می‌کند. یک‌بار عاشق دختری به نام «هلنا» می‌شود؛ «ولی چون دلبر به کیش دلداده درنیامد، پیوند محبت آن‌ها از هم گسست» (گل محمدی، ۱۳۹۰: ۳۱۹). یک‌بار دیگر هم، عاشق دختری اسب‌سوار و چادرنشین، به نام «صفورا» می‌شود که او نیز حاضر به آمدن به شهر نمی‌شود و نیما این خاطره را تا پایان عمر در خاطر مرور می‌کند: «نمی‌دانم اگر با آن دختر چادرنشین ازدواج می‌کردم، سرگذشت من بهتر بود یا نه؟». (نیما، ۱۳۸۷: ۹۴)

موضوع دیگری که حس و حال عاشقی را در نیما زنده نگه می‌دارد و ثابت می‌کند که او اهل دل است؛ طبع آوازخوانی اوست. او در خلوت خود، در کوچه‌باغ‌های یوش و در میان شبانان، به آوازخوانی می‌پرداخت؛ تا جایی که در یادداشت‌های خود از شدت علاقه‌اش به این هنر می‌گوید و ادعا می‌کند: «من خودم این آواز را به صورت‌های مختلف اصیل خود که هنوز کسی بلد نیست می‌خوانم». (همان: ۱۹۵)

در لابه‌لای اشعار نیما، رگه‌هایی از ابیات عاشقانه دیده می‌شود که می‌تواند سندی بر بیگانه نبودن او با عشق باشد. رباعیات نیز جایگاه هنرنمایی‌های عاشقانه اوست. همچنین نیما سروده‌ای عاشقانه دارد که امروزه زینت‌بخش تابلوهای هنری گشته است؛ سروده‌ای با عنوان «تو را من چشم در راهم»: «در آن نوبت که بندد دست نیلوفر به پای سرو کوهی دام / گرم یادآوری یا نه، من از یادت نمی‌کاهم / تو را من چشم در راهم». (نیما، ۱۳۸۹: ۷۸۶)

نیما در پیری نیز از عشق یاد می‌کند و خاطرات تلخ عشق‌های ناکام خود را مرور می‌کند: «اکنون که رنگ پیری به سر کشیده‌ام / فکری است باز در سرم از عشق‌های تلخ». (همان: ۷۷۷)

عشق به پدیده‌های طبیعت، یکی دیگر از مفاهیم عشق در نظر نیماست. او شاعری است که طبیعت را به چشم معشوق می‌بیند. دامنه‌های سرسبز مازندران با کوه‌ها و جنگل‌هایش در کنار دریا و ساحل زیبای آن، هر انسان رمیده از عشقی را عاشق خود می‌سازد. نیما در عشق‌ورزی به پدیده‌های طبیعی تا جایی پیش می‌رود که حتی «شب» را که در بسیاری از اشعارش، چهره‌ای منفور دارد؛ در شعری معشوق خود می‌سازد! «دل می‌بری و قرار از من / هر لحظه به یک ره و فسانه». (همان: ۴۳)

در نهایت اگر عشق را در معنای معاشرت با زن و خوش‌گذرانی بگیریم، باید بگوییم این عشق با روحیه نیما سازگار نبود؛ اما اگر عشق به حقیقت و عدالت را نوعی عشق بدانیم، باید بگوییم که این عشق در دل و جان او جای گرفته بود.

۶- ناامیدی / امیدواری

نیمایوشیج را شاعری غم‌زده و بدبین می‌دانند. او شاعری است که در کمتر شعری از او می‌توان روحیه شاد و شوق‌انگیز را تا پایان دید. برخی از اشعار او جنبه شخصی دارد و برخی

دیگر، اجتماعی و سیاسی‌اند؛ با این حال اشعار نیما را از نظر امید و ناامیدی، می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۶-۱- اشعار ناامیدی

با نگاهی به نخستین شعر نیما، یعنی «قصه رنگ پریده، خون سرد» شخصیت غمگین و ناامید نیما، رُخ می‌نمایاند. این شعر بیشتر جنبه شخصی دارد. در دومین شعر نیما «ای شب» هم این یأس و ناامیدی را می‌توان دید: «یا باز گذار تا بمیرم / کز دیدن روزگار سیرم» (همان: ۴۲). همچنین در شعر «افسانه» که مانیفست نیماست، غم و ناامیدی شاعر به خوبی نمایان است. شعر دیگری که نیما را از زندگی مایوس نشان می‌دهد، شعر «وای بر من است». نقطه اوج شعر آن‌جاست که می‌گوید: «به کجای این شب تیره، بیاویزم قبای ژنده خود را». (همان: ۳۴۷) در شعر «مهتاب» او برای بیداری خفتگان تلاش‌های فراوانی می‌کند؛ اما در نهایت به این نتیجه می‌رسد که: «بر عبث می‌پایم / که به در کس آید». (همان: ۶۶۲)

نیما گاهی از شکست‌های سیاسی و خیانت‌های رهبران نالایق، آن‌چنان مایوس و ناامید می‌شود که در شعر «در فروبند» می‌خواهد که خود را محبوس کند: «در فرو بند که با من دیگر / رغبتی نیست به دیدار کسی». (همان: ۶۴۷)

فضای حاکم بر برخی از اشعار نیما، نشان‌دهنده روحیه ناامید و غمگین اوست؛ این را از نمادهای به کار رفته، همچون؛ باد و سرما می‌توان حس کرد؛ شعر «در شب زمستانی» یکی از آن‌هاست. در شعر «پیش کومه‌ام» مهتاب، افسرده است. در شعر «خنده سرد»، باد دمنده، امید را بر باد می‌دهد؛ در شعر «قایق» چهره نیما گرفته و قایقش به گِل نشسته است؛ در شعر «مادری و پسری» ناامیدی را در چهره مادری که فرزند گرسنه‌اش در حال مرگ است، می‌توان دید. حوادث و اتفاقات سیاسی هم در ناامیدی نیما، بی‌تأثیر نبود. یکی از این حوادث، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. یکی از شعرهایی که نیما، پس از کودتا سرود، شعر «دل فولادم» بود. در این شعر یأسی خونین موج می‌زند: «منم از هر که در این ساعت غارت زده‌تر / همه چیز از کف من رفته به در / دل فولادم با من نیست» (همان: ۷۷)

شعر دیگر نیما، پس از کودتای ۲۸ مرداد، شعر «هست شب» اوست، که نیما هیچ امیدی به بهبود اوضاع سیاسی ندارد: «هست شب، یک شب دم کرده و خاک / رنگ رخ باخته است». (همان: ۷۷۶)

۶-۲- اشعار امیدواری

در میان اشعار نیما، گاهی شعرهایی دیده می‌شود که روحیه امید و سرزندگی را به خواننده منتقل می‌کند. اگرچه تعداد این سروده‌ها کم است؛ اما نشان‌دهنده این است که نیما سعی می‌کرده امید را در خود زنده نگه دارد.

یکی از شعرهای بسیار خوش‌بینانه نیما، که نشانه‌ای از بهبود اوضاع اجتماعی می‌تواند باشد؛ شعری با عنوان «خروس می‌خواند» است: «گرم شد از دم نواگر او / سردی آور شب زمستانی». (همان: ۶۲۶)

نیما در شعر «ناقوس»، صدای ناقوس را نوایی گرم می‌داند که جانی دوباره به دل‌های خسته می‌دهد و یأس و ناامیدی را از آن‌ها دور می‌کند. صدای ناقوس مژده تغییر اوضاع سیاسی است، «او مژده جهان دگر را / تصویر می‌کند». (همان: ۵۱۹)

شعر «مرغ آمین» اگرچه پس از کودتای ۲۸ مرداد سروده شده؛ اما سرشار از امید است. مرغ آمین گوی با مردم همراه می‌شود و هدفش کاستن از یأس آنان و دادن امید به آن‌هاست: «می‌کند از یأس خسران بار آنان کم / می‌نهد نزدیک با هم، آرزوهای نهان را». (همان: ۷۴۱)

۶-۳- اشعار ترکیبی امید و ناامیدی

در میان اشعار نیما، شعرهایی وجود دارد که ترکیبی از ناامیدی و امید است. برخی از آن‌ها با ناامیدی شروع می‌شود؛ اما در ادامه به امید ختم می‌شود و برخی دیگر، خوش‌بینانه آغاز می‌شود؛ ولی با ناامیدی به پایان می‌رسد.

سروده‌های «خنده سرد»، «امید پلید»، «لکه‌دار صبح»، «خواب زمستانی»، «گل مهتاب» همگی دارای دو بخش هستند؛ در یک بخش فضایی سرد و خفقانی جان‌گناه حاکم است و در بخش دیگر صبحی روشن و امیدی حیات‌بخش جلوه‌نمایی می‌کند. شعر «خنده سرد» توصیف وضعیت

امیدبخشی است که ادامه نمی‌یابد و به ناامیدی می‌انجامد. گفته می‌شود با توجه به حوادث سیاسی اتفاق افتاده، این شعر توصیف انقلاب مشروطه و امیدوار شدن بسیاری از روشنفکران و مبارزان است «که با روی کار آمدن حکومت رضاخان و دیر نپاییدن مشروطیت به خنده‌ای سرد تشبیه شده». (شریفیان و جعفری، ۱۳۸۷: ۲۹)

ترکیب امید و ناامیدی، در بسیاری از شعرهای نیما به چشم می‌خورد، شاعر گاه در عین ناامیدی، امیدوار است و گاه این امیدواری را بیهوده می‌داند. او در شعر «سوی شهر خاموش» جرس را در سکوت به صدا درمی‌آورد و از فریادرسی سخن می‌گوید که به مدد سوختگان می‌آید. در «آقاتوکا» ناامید از نسل روزگار خود، به نسل آینده امیدوار می‌شود. در «داروگ» با دلی که ذره-ای در آن نشاطی نیست، چشم به بارانی دارد که بر کشتگاه خشک او ببارد. در «شب همه شب» هرچند جاده خالی از کس است؛ اما او همچنان گوش بر زنگ کاروان دارد. در «هنوز از شب» چراغش در شبی تاریک، سوسو می‌زند. در «هاد» نوید آمدن کسی را می‌دهد که نگاه‌های مرده در یأس را دوباره زنده خواهد کرد. در «برفراز دودهایی» مزده آمدن باران را در فضایی دودآلود می‌دهد و ...

در «پادشاه فتح» کشمکش‌هایی بین جهان افسا که سعی دارد با افسون روحیه ناامیدی را بدماند و پادشاه فتح که امید و رستگاری را هدیه می‌آورد، درمی‌گیرد: «در چنین وحشت نما پاییز / کارغوان از بیم هرگز گل نیاوردن / در فراق رفته امیدهایش خسته می‌ماند / می‌شکافد او بهار خنده امید را از امید / و اندر او گل می‌دواند». (نیما یوشیج، ۱۳۸۹: ۶۳۸)

در انتها باید گفت که شخصیت خود نیما هم ترکیبی از غم و شادی است؛ به گونه‌ای که خودش در یادداشتی به این موضوع اشاره می‌کند: «اتفاق می‌افتد در یک آن، فوراً شاد و بلافاصله غمگین می‌شوم. شادی و غم یک‌دفعه به من حمله می‌کند». (نقل از طاهباز، ۱۳۸۰: ۲۰)

۷- چندگانگی در سبک

وقتی از دیدگاه مکاتب ادبی به اشعار نیما یوشیج، نگاهی می‌اندازیم با شاعری روبرو می‌شویم که سبک‌های ادبی مدرن را به معنی واقعی آن، در شعر خود به‌کار برده است. سبک‌هایی که هر کدام

دیگری را نقض می‌کنند و در ادبیات اروپا از نظر زمانی، در دوره‌ای خاص ظهور کرده‌اند. در یک تقسیم بندی کلی می‌توان گفت که نیما «در گام نخست، سنتی و کهنه شعر می‌گفت، در گام دوم گرفتار رمانتیسم شد و در گام سوم به سمبولیسم اجتماعی روی آورد» (بشردوست، ۱۳۹۰: ۵۶۵)؛ اما این همه ماجرا نیست، نیما به مکاتب دیگر ادبی نیز گرایش‌هایی نشان می‌دهد؛ نشانه‌های فراوانی از مکاتب رئالیسم، ناتورالیسم، سوررئالیسم و ... در شعر نیما می‌توان یافت.

۷-۱- رمانتیسم

نیما با ادبیات و زبان فرانسوی به‌خوبی آشنایی داشت. او را آغازگر و بزرگ‌ترین چهره ادبی رمانتیسم در ایران می‌دانند. (رک. شفیع کدکنی، ۱۳۸۰: ۵۰؛ جعفری، ۱۳۸۶: ۲۲۶؛ فتوحی، ۱۳۸۹: ۱۱۹)

رمانتیسم ممکن است فردی یا اجتماعی باشد که نیما در هر دو نوع آن شعر سروده است: در نوع فردی، سروده‌هایی همچون؛ «قصه رنگ پریده، خون سرد»، «ای شب» و «افسانه» و در نوع اجتماعی آن، سروده‌هایی مانند؛ «ققنوس» و «پادشاه فتح»؛ هرچند مرز دقیق و مشخصی برای این نوع اشعار نمی‌توان کشید؛ چرا که، ویژگی‌های مکتب سمبولیسم هم در برخی از آنان دیده می‌شود.

یکی از ویژگی‌های مکتب رمانتیسم، طبیعت‌گرایی و پناه بردن به آن است. رمانتیک‌ها عاشق طبیعت‌اند؛ در شعر آنان طبیعت همچون معشوق و یا چون مادری آنان را به خود می‌خواند. شدت علاقه نیما به طبیعت بر کسی پوشیده نیست. «مجموع تشبیهات دیوان نیما حدود ۹۰۰ مورد است که در نزدیک به نیمی از آن‌ها، یکی از عناصر و پدیده‌های طبیعت طرفین تشبیه (مشبه و مشبه‌به) را تشکیل می‌دهد» (عسگری، ۱۳۸۹: ۲۲۵). گرایش به محیط و عناصر آن به گونه‌ای در نیما نهادینه شده بود که برخی گفته‌اند: «اصولاً نیما به مرحله یگانگی با طبیعت بیرونی می‌رسد» (روزبه، ۱۳۸۳: ۱۶۷).

۷-۲- سمبولیسم

گرایش به سمبولیسم در اشعار نیما همچون رمانتیسم، به شیوه اروپایی آن نزدیک‌تر از هر شاعر دیگری است. آغازگر سمبولیسم را هم به معنی واقعی آن به نیما نسبت داده‌اند. «نمادگرایی در شعر با زمینه اجتماعی مقوله‌ای کاملاً جدید (از نیماوشیچ به بعد) است» (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۱۴۳). تأثیر سمبولیسم فرانسوی را در شعر و شخصیت نیما نمی‌توان نادیده گرفت. او در نوشته‌های خود هم از شخصیت‌هایی نام می‌برد که یکی از آنها «مالارمه» است. «در مورد مالارمه، باید گفت، هم‌زبان و هم‌تا حدودی کاراکتر مالارمه در کار نیما قابل تشخیص است» (مختاری، نقل از قزوینچاهی، ۱۳۷۶: ۳۳). البته نیما در سمبولیسم فرانسوی غرق نمی‌شود و سمبولیسم او با سمبولیسم فرانسوی تفاوت‌هایی دارد؛ از جمله «سمبولیسم فرانسوی ذهنی‌گراست؛ اما نیما اگر از سمبولیسم استفاده می‌کند، عینی‌گراست و می‌خواهد مسائل اجتماعی و سیاسی زمان خود را در قالب سمبل بیان کند» (مرتضایی، ۱۳۸۱: ۳۲۵). همچنین شعر سمبولیست فرانسوی و «به ویژه مالارمه، بی‌شبهت به چیستان‌های فارسی نبود» (براهنی، ۱۳۷۱: ۶۶۶/۲)؛ حال آن‌که، سمبل‌های به کار رفته در شعر نیما در چارچوب روایت‌ها و حکایت‌های شعری قابل تأویل است.

نمادهایی که نیما در شعر خود به کار می‌برد هر کدام دارای چند معنا و حتی ممکن است بی‌معنا باشد. نیما وقتی واژه «ری را» را به کار می‌برد، یکی آن را نام زنی می‌داند، دیگری آن را صوت یا اسم صوت می‌داند و یکی دیگر آن را نوعی بازی سنتی و نیز نام پرنده‌ای کوچک و ... (رک. مهجوریان، ۱۳۸۱: ۹۵؛ پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۳۵۰-۳۴۴؛ قزوینچاهی، ۱۳۷۶: ۲۵۵-۲۵۴) یا «مرغ آمین» که می‌تواند یک منجی موعود باشد یا ناخودآگاه یک شاعر و یا آنیمای نیما. (روزبه، ۱۳۸۳: ۹۴)

در شعر نیما نمادهای فراوانی به کار رفته که پربسامدترین آن‌ها «شب» به عنوان نماد خفقان و دیکتاتوری در مقابل «صبح» نماد آزادی و پیروزی قرار می‌گیرد.

۷-۳- رئالیسم

ویژگی‌های رئالیستی فراوانی در اشعار نیما وجود دارد. اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیم او به حوادث تاریخی و وقایع اجتماعی روزگار خود و زندگی مردم رنج‌کشیده و محروم، به شکلی کاملاً عینی و واقعی در سروده‌های او دیده می‌شود.

او در شعر «محبس» که داستانی رئالیستی است به دفاع از زندانی می‌پردازد که از روی اضطرار دست به سرقت زده است. در شعر «خارکن» بی‌عدالتی حاکم به جامعه را در چهره خارکنی به تصویر می‌کشد. در شعر «خانواده سرباز» به فقر شدید خانواده‌های سربازان گرسنه قفقاز می‌پردازد. در «کار شب پا» از شب‌پایی سخن می‌گوید که فرزندان گرسنه‌اش در خانه منتظر او هستند. در «مادری و پسری» مادری را به تصویر می‌کشد که به فرزند گرسنه‌اش امید آمدن نان آور خانه را می‌دهد. نیما در شعر «خانه سربوبلی» که داستان جنگ شاعر با شیطان است؛ «رئالیسم جادویی را از راه اسطوره‌گرایی در این داستان وارد [می‌کند]». (مهدی‌پور عمرانی، ۱۳۸۰: ۳۶) هرچند نیما واقع‌گرایی و نمادگرایی را همراه با خیال‌پردازی، آن‌چنان درهم می‌تند که نمی‌توان به جرأت گفت که این سروده در کدام مکتب ادبی جای می‌گیرد. در برخی از سروده‌های دیگر نیز همچون؛ ری‌را، شب، ماخ اولاً، داروگ، برف و... «تشخیص مرز میان واقعیت و رمز دشوار است». (فتوحی رودم‌عجنی، ۱۳۸۹: ۱۲۰)

علاوه بر این مکاتب، در شعر نیما ویژگی‌های مکتب «ناتورالیسم» هم دیده می‌شود. بیان دردهای اجتماع و زجر مردم رنج‌کشیده به شکلی که همه‌جا سیاه جلوه کند، از ویژگی‌های این مکتب است. نیما در داستان «خانواده سرباز» تصویرهایی از فقر شدید خانواده‌ای ارائه می‌دهد که بی‌اختیار خواننده را به یاد رمان «ژرمینال» از «امیل زولا» می‌اندازد.

البته نیما گاهی پا را از رئالیسم هم فراتر می‌گذارد و به سرودن اشعاری می‌پردازد که در حوزه مکتب «سورئالیسم» جای می‌گیرد. نمونه این اشعار، شعر «گل مهتاب» است.

نتیجه‌گیری

اگرچه گرایش‌های ضد دینی به نیما نسبت داده می‌شود؛ اما او در نهایت، مسلمانی پاک‌دل بود که به خدا، قرآن، پیامبر و ائمه اعتقاد داشت. او نه کمونیست بود و نه عضو حزب توده؛ هرچند در دوره‌ای به این حزب علاقه نشان می‌دهد و افکار سوسیالیستی دارد؛ اما سرانجام از آن حزب تبری می‌جوید.

نیما کسی نبود که نسبت به ظلم و ستم حاکمان و زورگویان بی‌تفاوت باشد. او مردم را دعوت به قیام علیه مستبدین می‌کند؛ هرچند در اواخر عمر روحیه‌ای صلح‌طلب و آرامشی از سر تسلیم به خود می‌گیرد. نیما نامردمی‌های فراوانی دیده بود که او را از مردم جدا می‌ساخت؛ اما هیچ‌گاه وظیفه خود را به عنوان یک شاعر مردمی از یاد نبرد. او خاطره خوشی از عشق نداشت و عشق را در مفهوم همگان، به کار نمی‌برد؛ هرچند به عنوان یک شاعر نمی‌توانست از آن گریزان باشد. نیما شاعری است که از ناامیدی سخن می‌گوید؛ ولی ناامید نیست، او در کوران ناامیدی نیز چشم امید به آیندگان دارد. نیما توانست مکتب‌های ادبی گوناگون را که به ظاهر از یکدیگر دور هستند در شعر خود جمع کند و از ویژگی‌های آن‌ها در شعرش بهره بگیرد.

در نهایت باید گفت که دوگانگی اندیشه و باورهای فکری نیما، ناشی از شخصیت دوگانه اوست که موجب می‌شود مدافعان و معاندان بسیاری داشته باشد.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - آفرین پور، یحیی، (۱۳۸۶). *از نیما تا روزگار ما*، جلد سوم، تهران: زوآر، چاپ دوم.
- ۲ - امین پور، قیصر، (۱۳۸۴)، *سنت و نوآوری در شعر معاصر*، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۳ - براهنی، رضا، (۱۳۷۱)، *طلا در مس*. جلد اول و دوم، تهران: فردوسی.
- ۴ - بشر دوست، مجتبی، (۱۳۹۰)، *موج و مرجان*، تهران: سروش.
- ۵ - پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۱)، *خانه‌ام ابری است*، تهران: سروش، چاپ دوم.
- ۶ - جعفری، مسعود، (۱۳۸۶)، *سیر رمانتیسیم در ایران*، تهران: نشر مرکز.
- ۷ - جورکش، شاپور، (۱۳۸۵)، *بوطیقای شعر نو*، تهران: سروش، چاپ دوم.
- ۸ - حسن‌لی، کاووس، (۱۳۸۳)، *گونه‌های نوآوری در شعر معاصر*، تهران: نشر ثالث.
- ۹ - حقوقی، محمد، (۱۳۸۱)، *شعر زمان ما ۵* (نیما یوشیج)، تهران: نگاه، چاپ سوم.
- ۱۰ - حمیدیان، سعید، (۱۳۸۱)، *داستان دگردیسی*، تهران: نیلوفر.
- ۱۱ - روزه، محمدرضا، (۱۳۸۳)، *شرح، تحلیل و تفسیر شعر نو فارسی*، تهران: حروفیه.
- ۱۲ - زمانی‌نیا، مصطفی، (۱۳۷۶)، *نیما چشم جلال بود*، تهران: سیامک.
- ۱۳ - سیدحسینی، رضا، (۱۳۵۷)، *مکتب‌های ادبی*، دو جلدی، تهران: کتاب زمان، چاپ ششم.
- ۱۴ - شریفیان، مهدی و جعفری، جهانگیر، (۱۳۸۷). *گردش سایه‌ها*، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- ۱۵ - شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران: سخن.
- ۱۶ - _____، (۱۳۹۰). *با چراغ و آینه*، تهران: سخن.
- ۱۷ - شهرستانی، سید محمدعلی، (۱۳۸۳). *عمارت دیگر*، تهران: قطره.
- ۱۸ - طاهباز، سیروس، (۱۳۷۵)، *پر درد کوهستان*، تهران: زریاب.
- ۱۹ - _____، (۱۳۸۰)، *کماندار بزرگ کوهستان*، تهران: نشر ثالث.
- ۲۰ - طبری، احسان، (۱۳۵۹)، *مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان*، تهران: مروارید.

- ۲۱- عسگری، علی، (۱۳۸۹)، «بازتاب طبیعت در تشبیهات نیما». *نیما و میراث نو* (چکیده مقاله‌های دومین همایش ملی نیماشناسی)، بابلسر: دانشگاه مازندران.
- ۲۲- فتوحی رودمعجنی، محمود، (۱۳۸۹)، *بلاغت تصویر*، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ۲۳- قزوینچاهی، عباس، (۱۳۷۶)، *ری را*، تهران: معین.
- ۲۴- کریمی حکاک، احمد، (۱۳۸۴)، *طلیعه تجدد در شعر فارسی*، ترجمه مسعود جعفری، تهران: مروارید.
- ۲۵- گل محمدی، حسن، (۱۳۹۰)، *نیما چه می‌گوید؟*، تهران: سخن.
- ۲۶- لنگرودی، شمس، (۱۳۷۸)، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، جلد اول، تهران: نشر مرکز.
- ۲۷- مختاری، محمد، (۱۳۹۴)، *هفتاد سال عاشقانه*، چاپ سوم، مشهد: بوتیمار.
- ۲۸- مرتضایی، سیدجواد، (۱۳۸۱)، «قافیه زنگ بیدارباش شعر نیما». *مجموعه مقالات نخستین همایش نیماشناسی*، جلد اول، صص ۲۴۴-۲۱۱، ساری: شلفین.
- ۲۹- مهجوریان نماری، علی‌اکبر، (۱۳۸۱)، *واژگان تبری در اشعار فارسی نیما یوشیج*، ساری: خاور زمین.
- ۳۰- ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۶۷)، *هفتاد سخن*، جلد اول و دوم، تهران: توس.
- ۳۱- نیما یوشیج (اسفندیاری، علی)، (۱۳۶۸ الف)، *در باره شعر و شاعری*، گردآوری سیروس طاهباز، تهران: دفترهای زمانه.
- ۳۲- _____، (۱۳۶۸ ب)، *نامه‌ها*، گردآوری سیروس طاهباز، تهران: دفترهای زمانه.
- ۳۳- _____، (۱۳۸۷)، *یادداشت‌های روزانه نیما یوشیج*، به کوشش شراگیم یوشیج، تهران: مروارید.
- ۳۴- _____، (۱۳۸۹)، *مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج*، تدوین سیروس طاهباز، تهران: نگاه، چاپ دهم.
- ۳۵- _____، (۱۳۹۶)، *صدسال دگر*، به تصحیح سعید رضوانی، مهدی علیائی مقدم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۳۶- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۷۵)، *چون سبوی تشنه*، تهران: جامی، چاپ دوم.